

"اتحادیه اروپا":

سازشی ناپایدار جهت کنترل تضادهای پایدار!

دولت انگلستان با برگزاری فراندومی در ۲۳ ژوئن ۲۰۱۶، اعلام کرد که ۵۱/۹ درصد مردم انگلستان خواستار خروج کشورشان از اتحادیه اروپا هستند و بدین ترتیب یک بار دیگر بر این اصل صحه گذاشت که سرمایه و سرمایه‌دار، به خاطر کسب سود بیش‌تر، به هیچ تعهد و قراردادی پای بند نیست، حتی قرار با هم‌پیمانان هم‌طبقه‌ای خویش!

"اتحادیه اروپا" نام مواردی از توافقات اقتصادی و سیاسی میان چند دولت اروپائی است که تا پیش از خروج انگلستان، ۲۸ کشور را شامل می‌شد.

موضوع متحدساختن اروپا اولین بار در زمان امپراتوری روم مطرح می‌گردد. امپراتوری روم با مسیحی‌ساختن اروپا و کشاندن اقوام اروپائی به زیر چتر مسیحیت، در صدد برمی‌آید تا با استفاده از مذهب مسیحیت، قلمرو امپراتوری خود را از یک سو در صلح و آرامش نگاه دارد و از سوی دیگر در مقابل تهاجم و یورش اقوام غیراروپائی مورد محافظت قرار دهد.

اما چون این اتحاد در چارچوب دستگاه سیاسی امپراتوری روم صورت گرفته بود، با اضمحلال این امپراتوری، اتحاد اقوام اروپائی نیز منتفی می‌گردد.

از قرن هفدهم و با پیدایش مناسبات سرمایه‌داری در جوامع اروپائی، این مناسبات نوظهور، جهت تثبیت و رشد و گسترش بیش‌تر، نیازمند شرائط آرام و صلح‌آمیزی بود. اما جنگ‌های بی‌شماری که همواره میان اقوام مختلف اروپائی در جریان بود، مانع ایجاد این شرائط می‌گردید. به همین منظور ایجاد نهاد مشترکی میان دول اروپائی که بتواند از وقوع این جنگ‌ها پیش‌گیری کند، مدنظر قرار گرفت.

به همین منظور چندین تن از اندیش‌مندان و سیاست‌مداران اروپائی طرح‌هایی را جهت استقرار صلح در حال و آینده اروپا مطرح می‌سازند.

"دیوک اف سللی"، وزیر هانری چهارم (Henry IV of England) در فرانسه، تشکیل یک فدراسیون اروپائی به نام "طرح بزرگ" (Grand Plan) را پیشنهاد می‌کند.

در سال ۱۶۹۳ "ویلیام پن" (William Penn) نویسنده‌ی انگلیسی پیشنهاد می‌کند که نهادی به عنوان پارلمان اروپا ایجاد شود.

"جرمی بنتام" (Jeremy Bentham) فیلسوف انگلیسی پیشنهاد یک مجلس اروپائی را به همراه یک ارتش مشترک مطرح می‌سازد.

"ژان ژاک روسو" (Jean Jacques Rousseau) نویسنده‌ی سوئیسی تشکیل یک فدراسیون اروپائی را پیشنهاد می‌کند.

در سال ۱۷۹۵ "ایمانوئل کانت" (Immanuel Kant) فیلسوف آلمانی در کتاب "به سوی صلح پایدار" پیشنهادات خود را جهت برقراری صلح در اروپا ارائه می‌کند.

"کلودهانری سن سیمون" (Claude Henri Saint Simon) در سال ۱۸۱۴ همراه با "آگوستن تیری" (Augustin Thierry) فرانسوی در کتاب مشترک خود "درباره‌ی تجدید سازمان اجتماع اروپا" پیشنهاد ایجاد یک پارلمان اروپائی را مطرح می‌سازند.

در کنگره‌ی صلح پاریس در سال ۱۸۴۹ "ویکتور ماری هوگو" (Victor Marie Hugo) نویسنده‌ی فرانسوی ضمن عنوان کردن "ایالات متحده‌ی اروپا" پیشنهاد اتحاد صلح‌آمیز بر اساس همکاری دول اروپائی و برابری هر یک از این دول را ارائه می‌کند.

"کارلو کاتانو" (Carlo Cattaneo) اندیش‌مند ایتالیائی نیز پیشنهاداتی جهت اتحاد اروپا و برقراری صلح در اروپا مطرح می‌سازد.

اما هیچ‌یک از این "ایده‌ها" و پیشنهادات ظاهراً "صلح‌طلب" نمی‌توانست با خصلت "جنگ‌طلبی" سرمایه‌مقابله نماید. اروپای سرمایه‌داری اسیر چنگ خصلت‌های سیستم سرمایه‌داری شده است و خصلت "جنگ‌طلبی" بارزترین خصلت این سیستم است. در قرن ۱۹، سرمایه‌های اروپائی مرحله‌ی "رقابت در اروپا" را از سر گذرانده‌اند و وارد مرحله‌ی "رقابت‌های استعماری" شده‌اند. جهت سوددهی بیش‌تر به تسخیر کشورهای دیگر می‌پردازند و پیش‌برد غارت و استعمار جوامع دیگر، بدون جنگ و خون‌ریزی، میسر نبود.

در اواخر قرن ۱۹ موضوع "اتحاد اروپا" این بار در چارچوب رقابت با ایالات متحده‌ی آمریکا مطرح می‌گردد: "در شرائط اقتصادی کنونی یعنی در رژیم سرمایه‌داری، تشکیل کشورهای متحده‌ی اروپا معنای اش‌مشکل ساختن ارتجاع برای جلوگیری از تکامل سریع‌تر آمریکا خواهد بود (لنین: درباره‌ی شعارهای متحده‌ی اروپا، ۲۳ اوت سال ۱۹۱۵. روزنامه‌ی سوسیال‌دموکرات، شماره ۴۴)".

در اوائل قرن بیستم، سرمایه‌های امپریالیستی ایالات متحده‌ی آمریکا نیز رقابت خود با سرمایه‌های امپریالیستی اروپائی را از طریق تقویت سرمایه‌های آلمانی و در تضاد با سرمایه‌های فرانسوی انجام می‌داد. به همین خاطر در سال ۱۹۴۰ "وینستون لئونارد اسپنسر-چرچیل" (Winston Leonard Spencer-Churchill) وزیر دفاع وقت انگلستان، اتحاد با فرانسه را در تضاد با آلمان مطرح می‌کند و در سال ۱۹۴۳ ایده‌ی "شورای اروپا" را ارائه می‌دهد و بالاخره در سال ۱۹۴۶ پیشنهاد تشکیل "ایالات متحده‌ی اروپا" را مطرح می‌سازد. اما پیشنهاد انگلستان

برای اتحاد با فرانسه و یا سایر دول اروپائی هیچ گاه با منظور هم کاری متقابل و یا رعایت منافع هم دیگر نبوده است، بلکه همواره در جهت حفظ منافع خودش در اروپا و نهایتن به دست گرفتن رهبری سایر دول اروپائی بوده است.

با پیروزی اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم و شکل گیری بلوک سوسیالیستی در شرق اروپا، ایجاد بلوکی از متحدین امپریالیستی در اروپای غربی، در سیاست امپریالیستی آمریکا مطرح می گردد. در مارس ۱۹۴۷، "هری اس. ترومن" (Harry S. Truman) رئیس جمهور وقت ایالات متحده ی آمریکا طرحی را که به "دکترین ترومن" معروف گردید، ارائه می کند. طبق این طرح، دولت آمریکا به هر دولتی و به خصوص دول اروپائی که به مقابله با "بلوک شرق" پردازند، کمک مالی خواهد کرد. اما "دکترین ترومن" و طرح کمک مالی دولت آمریکا به دول اروپائی، به خاطر وضعیت اقتصادی آشفته در کشورهای اروپای غربی به شکست انجامید.

بدین خاطر در ماه ژوئن ۱۹۴۷ "جرج کاتلد مارشال" (George Catlett Marshall, Jr) وزیر امور خارجه ی وقت آمریکا، طرح اقتصادی سرمایه های آمریکائی در ارتباط با سرمایه های اروپائی را اعلام می کند که به "طرح مارشال" (Marshall Plan) معروف گردید. چون بر اساس "طرح مارشال"، با هیچ کشوری قرارداد دوجانبه ی کمک اقتصادی منعقد نمی شد، این بار دول اروپائی به خاطر بهره مندی از این کمک های اقتصادی دولت آمریکا مجبور به هم کاری مشترک شدند.

در این دوره ی تاریخی دول اروپائی شدیدن به حمایت آمریکا نیازمند بودند. از یک سو در اثر جنگ جهانی دوم متحمل خسارات بسیار زیادی شده بودند و به زعم خودشان از سوی دیگر نیز مورد "تهدید" مستقیم "بلوک شرق" قرار داشتند.

با آغاز اجراء "طرح مارشال"، "سازمان همکاری های اقتصادی اروپا" (OEEC) ایجاد شده و در آوریل ۱۹۴۸ کار خود را شروع می کند.

در همین سال و در بروکسل، پایتخت بلژیک، "اتحادیه ی اروپای غربی" متشکل از دول انگلستان، بلژیک، فرانسه، لوکزامبورگ و هلند ایجاد می گردد.

در سال ۱۹۴۹، ده کشور اروپائی، انگلستان، ایتالیا، ایرلند، بلژیک، دانمارک، سوئد، فرانسه، لوکزامبورگ، نروژ و هلند تشکیلاتی را با عنوان "شورای اروپا" ایجاد می کنند و در ماه اوت همین سال نخستین جلسه ی "مجمع مشورتی" خود را در شهر "استراسبورگ" فرانسه تشکیل می دهند.

اما به خاطر پیوندهای تاریخی سرمایه های انگلیسی با سرمایه های آمریکائی، دولت انگلستان همواره متمایل به هم کاری اقتصادی و سیاسی با آمریکا بوده و از اتحاد کامل با اروپا حذر کرده است. به همین دلیل به موازات فعالیت های "شورای اروپا"، در ۱۸ آوریل ۱۹۵۱ اتحادیه ی جدیدی به نام "جامعه ی اروپائی ذغال سنگ و فولاد"

(ECSC) در پاریس شکل می‌گیرد که این بار دولت فرانسه به جای دولت انگلستان، با دولت آلمان غربی متحد می‌شود. به خاطر اهمیت کنترل و انحصار زغال‌سنگ و فولاد به عنوان مواد اساسی مورد نیاز صنایع نظامی، این اتحادیه‌ی جدید، اتحادیه‌ی "شورای اروپا" را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. "جامعه‌ی اروپائی ذغال‌سنگ و فولاد" (ECSC) با جلب هم‌کاری دول ایتالیا، بلژیک، لوکزامبورگ و هلند در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ رسماً آغاز به کار می‌کند.

با انحصار زغال سنگ و فولاد توسط سرمایه‌های اروپائی، این بار سرمایه‌های آمریکائی نیروی اتمی خود را به پیش می‌کشند. با سخنرانی "دوایت دیوید آیزنهاور" (Dwight David "Ike" Eisenhower) رئیس جمهور وقت ایالات متحده‌ی آمریکا در "دانشگاه ایالتی پن" در ۱۱ ژوئن ۱۹۵۵، دولت آمریکا اعلام می‌کند که حاضر است نیروی اتمی خود را در اختیار دول اروپائی قرار دهد، منتها به شرط آن که دول اروپائی درون یک اتحادیه متشکل شده و به شکل یک سازمان طرف معامله‌ی آمریکا باشند.

در همین راستا بلافاصله وزرای خارجه‌ی شش کشور عضو "ECSC"، در شهر "مسینا"ی ایتالیا تشکیل جلسه می‌دهند تا راه‌حلهائی جهت انجام این شرط آمریکا بیابند. در مارس ۱۹۵۷، "جامعه‌ی اروپائی ذغال‌سنگ و فولاد" (ECSC) را با افزودن مقرراتی در مورد تعرفه‌های گمرکی به "جامعه‌ی اقتصادی اروپا" (EEC) تبدیل می‌کنند و در همین ضمن تشکیلات دیگری به نام "جامعه‌ی انرژی اتمی" (Euratom) جهت برخورداری از انرژی اتمی آمریکا ایجاد می‌کنند. اما هنوز انگلستان در این توافقات حضور ندارد و این شش دولت مجبورند توافق دیگر دول اروپائی و به خصوص انگلستان را نیز جلب کنند.

انگلستان نیز در ادامه‌ی این کشمکش‌ها، در ۳ مه ۱۹۶۰ "انجمن تجارت آزاد اروپا" را به همراه دولت‌های اتریش، پرتغال، دانمارک، سوئد، سوئیس و نروژ تشکیل می‌دهد. اما این طرح انگلستان با موفقیت روبه‌رو نمی‌شود و به همین خاطر در سال ۱۹۶۱ خواستار عضویت در "جامعه‌ی اقتصادی اروپا" (EEC) می‌شود که این خواسته، با مخالفت "شارل آندره ژوزف ماری دوگل" (Charles André Joseph Marie de Gaulle) رئیس‌جمهور وقت فرانسه که انگلستان را "اسب تروای" آمریکا در اروپا می‌دانست روبه‌رو شده و رد می‌گردد، تا این که در اول ژانویه‌ی سال ۱۹۷۳ و در اثر فشارهای دولت آمریکا، دولت انگلستان به همراه دول ایرلند و دانمارک به عضویت "جامعه‌ی اقتصادی اروپا" (EEC) درمی‌آیند.

از این پس هر چند سال یک بار، مواردی اقتصادی و یا سیاسی به توافقات قبلی "جامعه‌ی اقتصادی اروپا" (EEC) افزوده می‌گردد تا اروپا به عنوان متحد سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا در صحنه‌ی رقابت‌های "جنگ سرد"، استحکام بیش‌تری بیابد.

اما با ظهور علائم فروپاشی اتحاد شوروی در اوائل دهه‌ی ۱۹۹۰، سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا دیگر به شکل سابق نیازمند اتحاد با سرمایه‌های امپریالیستی اروپا نیستند و از این هنگام است که تضاد منافع این دو گروه سرمایه‌های امپریالیستی که تا این لحظه تحت الشعاع مقابله با اتحاد شوروی بود، علنی می‌گردد و اولین رودروئی سرمایه‌های امپریالیستی اروپا و آمریکا در منطقه‌ی بالکان و تقسیم کشور یوگسلاوی نمایان می‌گردد که در نتیجه‌ی آن اروپا و مهم‌تر از همه دولت آلمان، از بسیاری از منابع نفت و خطوط انتقال انرژی محروم می‌شود و بدین ترتیب سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا شدیدترین ضربه‌ی اقتصادی را به سرمایه‌های امپریالیستی اروپا در منطقه‌ی بالکان وارد می‌آورد.

در این مرحله است که سرمایه‌های اروپائی متوجه می‌شوند که با از میان رفتن "خطر سرخ"، دیگر این "درب بر پاشنه‌ی سابق نمی‌چرخد" و دیگر مانند قبل مورد حمایت سرمایه‌های آمریکائی نیستند. به همین خاطر درصدد تقویت بیش‌تر اتحاد در میان دول اروپائی برآمده و "اتحادیه‌ی اروپا" را در ۷ فوریه ۱۹۹۲ طی "معاهده‌ی ماستریخت" سازمان می‌دهند.

از این مقطع به بعد، روند رو به رشد تضادهای امپریالیستی بر سر هژمونی و منافع بیش‌تر در دنیای پس از جنگ سرد در سطحی جهانی مطرح می‌گردد. برای نمونه در آوریل ۱۹۹۲ تضاد آمریکا و اروپا در افغانستان علنی می‌گردد. با سقوط رژیم مورد حمایت اتحاد شوروی، نیروهای وابسته به فرانسه به رهبری "احمدشاه مسعود" زودتر از نیروهای وابسته به آمریکا به رهبری "گلبدین حکمت‌یار" وارد کابل می‌شوند و تا همین امروز، سرمایه‌های امپریالیستی اروپا و به‌خصوص فرانسه اجازه نداده‌اند که سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا، کشور افغانستان را یک‌جا ببلعند!

در آغاز قرن ۲۱، سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا سیاست جدید خود را در سطح جهانی آشکار می‌سازند. آمریکا با سازمان‌دادن گروه‌های مسلحی در نقاط مختلف جهان با عنوان "تروریست‌های بنیادگرای اسلامی" و به‌خصوص با به‌آتش‌کشیدن برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک، در کنار تمام اهداف جنایت‌کارانه‌ی خود، امر رقابت با اروپا را نیز مجددن سازمان‌دهی می‌کند. با تزریق دلار به صنایع نظامی جهت توسعه و گسترش زرادخانه‌ی اتمی و غیراتمی آمریکا، شروع به لشگرکشی به مناطقی می‌کند که قلمرو فعالیت سرمایه‌های رقیب به‌خصوص سرمایه‌های اروپائی و روسی را محدود سازد. با این که آمریکا با لشگرکشی به افغانستان و عراق و با سازمان‌دهی "بهار عربی" در کشورهای الجزائر، تونس، سوریه، لیبی و یمن ضربات سنگینی به اقتصاد اروپا وارد می‌آورد، اما موفق نمی‌شود هیچ‌یک از این کشورها را تحت سلطه‌ی یک‌جانبه‌ی خود درآورد و به‌خصوص در

سوریه به خاطر رقابت سرمایه‌های امپریالیستی اروپا و به خصوص فرانسه و روسیه، متحمل شکست سنگینی شده است.

بدین ترتیب و با حادث شدن تضادهای سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا و اروپا، دیگر حضور انگلستان، به عنوان مهم‌ترین متحد آمریکا در اتحادیه‌ی اروپا، موضوعیت خود را از دست می‌دهد.

از آن جایی که "تشکیل کشورهای متحده‌ی اروپا در رژیم سرمایه‌داری، مساوی است با سازش درباره‌ی تقسیم مستعمرات. (لنین: درباره‌ی شعار کشورهای متحده‌ی اروپا، ۲۳ اوت سال ۱۹۱۵. روزنامه‌ی سوسیال‌دموکرات، شماره ۴۴)" و هنگامی که تشدید تضاد میان سرمایه‌های امپریالیستی، امکان سازش را از آنان سلب بکند، مستحکم‌ترین اتحادها نیز دود هوا می‌شود و دولت انگلستان با برگزاری نمایشی با عنوان فراندم از اتحادیه‌ی اروپا خارج می‌شود.

اما در این کشمکش‌ها و در جریان برگزاری فراندم در انگلستان، نکته‌ای مطرح گردید که بیان‌گر عدم اصالت و عدم مشروعیت انتخابات در جوامع سرمایه‌داری است.

هواداران خروج از اتحادیه‌ی اروپا به مردم توصیه کردند که برای شرکت در فراندم از قلم‌های خود استفاده کنند. بدین مفهوم که گویا تا به حال هر یک از آراء مردم که با مداد نوشته می‌شده، توسط دولت برگزارکننده‌ی انتخابات، مورد دست‌کاری قرار می‌گرفته است!

نهایتاً، جدائی انگلستان از اتحادیه‌ی اروپا به عینه نشان داد که اتحاد واقعی و پایدار دول اروپائی و یا هر منطقه دیگر در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری و حاکمیت انحصارات امپریالیستی امکان‌پذیر نیست و اساساً هرگونه اتحاد امپریالیستی، تنها سازشی ناپایدار جهت کنترل تضادهای پایدار است!!

سرمقاله‌ی نشریه‌ی پیام سیاهکل، ارگان سازمان ۱۹ بهمن، شماره‌ی ۳۴، شهریور ۱۳۹۵

بازگشت